

## دیوید بناتار، بی‌معنایی کیهانی و اخلاقی نبودن فرزندآوری

علیرضا آل بویه<sup>۱</sup>

محمد محابی نژاد قوبدل<sup>۲</sup>

### چکیده

دیوید بناتار به‌عنوان یکی از مدافعان سرسخت زایش ستیزی، در کتاب *مخمصه انسانی*، زندگی انسان را از دو منظر کیهانی و زمینی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. او معتقد است که انسان و فعالیت‌های او از منظر کیهانی، فاقد هرگونه معنا هستند و در نتیجه، زندگی بشر در مقیاس کیهانی هیچ اهمیتی ندارد. بناتار بر این باور است که این فقدان معنا واقعی تلخ است که باید به‌طور صادقانه پذیرفته شود. یکی از پیامدهای دیدگاه بدبینانه بناتار در موضوع فقدان معنای کیهانی، دفاع او از مسئله زایش ستیزی است. آنتی‌ناتالیسم یا زایش ستیزی دیدگاهی است که فرزندآوری و تولید نسل جدید را اقدامی غیراخلاقی و زیان‌بار می‌داند. بناتار در توجیه این دیدگاه از دلایل متعددی بهره می‌برد که یکی از مهم‌ترین آنها بی‌معنایی کیهانی حیات بشر است. در این مقاله، استدلال‌های بناتار مورد نقد قرار گرفته و تلاش شده است نشان داده شود که ارتباط میان بی‌معنایی کیهانی و زایش ستیزی آن‌گونه که او ادعا می‌کند، منطقی و منسجم نیست. همچنین رویکرد دوگانه بناتار در مواجهه با مسائلی همچون ارزش‌های اخلاقی و خودکشی نیز مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

### واژگان کلیدی

معنای زندگی، دیوید بناتار، معنای کیهانی، آنتی‌ناتالیسم، زایش ستیزی.

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: a.alebouyeh@isca.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه اخلاق و تربیت، دانشکده فلسفه و اخلاق، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران.

Email: Ghavidel.muhammad@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۳

## طرح مسأله

پرسش از معنای زندگی جزو مسائل مهم فلسفی است که در طول تاریخ، ذهن بسیاری از فیلسوفان را به خود مشغول کرده است. این پرسش با مفاهیم و رویکردهای مختلف در آثار فیلسوفان برجسته مورد بررسی قرار گرفته است. دیوید بناتار به عنوان یکی از فیلسوفان معاصر، دیدگاهی بدبینانه نسبت به معنای زندگی اتخاذ کرده است. به باور او، بی‌معنایی کیهانی نقشی اساسی در تقویت دیدگاه زایش‌ستیزی دارد؛ چراکه اگر انسان و تمام آنچه به او مربوط می‌شود، از منظر کیهانی کاملاً بی‌اهمیت باشد، توجیهی برای ادامه حضور انسان در این جهان پهناور و سرشار از رنج وجود نخواهد داشت. البته تنها بناتار نیست که از مسئله فقدان معنا در تقویت دیدگاه زایش‌ستیزی بهره می‌گیرد؛ فیلسوفانی هم چون شوپنهاور و امیل چوران نیز، با دیدگاهی بدبینانه، رنج و بی‌معنایی را ماهیت اصلی زندگی می‌دانند. شوپنهاور، اراده به زیستن را ریشه رنج می‌داند و انکار آن را راهی برای رهایی معرفی می‌کند. او معتقد است زایش تنها چرخه رنج را تداوم می‌بخشد. (Schopenhauer, 1966, p. 312) هم چنین چوران، زایش را فاجعه‌ای اخلاقی می‌داند و بر ترجیح خاموشی و نبودن تاکید دارد. (Cioran, 1996, p. 19) هر دو فیلسوف، معنای زندگی را زیر سوال برده و راهکارهایی ارائه می‌دهند که در نهایت به زایش‌ستیزی منجر می‌شود.

مقاله حاضر تلاش دارد تا ارتباط میان دو مؤلفه "فقدان معنای کیهانی" و "اخلاقی نبودن فرزندآوری" در نظام فکری دیوید بناتار را بررسی و نقد کند. در خصوص این موضوع و به ویژه ارتباط میان این دو مؤلفه، تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده و بدین ترتیب، این موضوع در نوع خود بدیع و نوآورانه به شمار می‌آید. با این حال، می‌توان به برخی پژوهش‌های نسبتاً مشابه اشاره کرد:

۱. **پایان نامه ای با عنوان "بودن بهتر است یا نبودن؛ بررسی انتقادی دیدگاه دیوید بناتار بر مبنای فلسفه اسلامی"** نوشته لعیاء سادات رضوی (۱۴۰۲). این اثر به نقد استدلال‌های دیوید بناتار در دفاع از تولدستیزی می‌پردازد، اما به استدلال‌های مبتنی بر فقدان معنای کیهانی توجهی ندارد.

۲. **آسیب‌شناسی نگاه‌های بدبینانه به فرزندآوری؛** نوشته فائزه رحیمی، نجف

یزدانی و فخرالسادات علوی (۱۴۰۳). این مقاله کنفرانسی به بررسی و نقد دیدگاه‌های بدبینانه نسبت به فرزندآوری پرداخته و استدلال‌های مرتبط با زایش‌ستیزی را مورد نقادی قرار می‌دهد.

۳. تبیین و تحلیل انتقادی نظریه تولدستیزی (آنتی ناتالیسم) دیوید بنتر براساس سنت فلسفه و کلام اسلامی نوشته فاطمه سروش (۱۴۰۱). این پژوهش به تحلیل انتقادی نظریه تولدستیزی دیوید بناتار از دیدگاه فلسفه و کلام اسلامی می‌پردازد و در همین راستا با استفاده از مبانی فلسفه اسلامی، دو استدلال اصلی "عدم تقارن لذت و درد" و "ترجیح نبودن به بودن" را نقد کرده و پاسخ‌های متفکران اسلامی در این زمینه را بررسی می‌کند.

تمایز و نوآوری پژوهش حاضر با دیگر پژوهش‌های مشابه از آن رو است که در هیچ یک از آنها به مسئله "معنای زندگی" و به‌ویژه "فقدان معنای کیهانی" و ارتباط آن با تولدستیزی پرداخته نشده است و تنها به سایر استدلال‌های مرتبط با تولدستیزی توجه شده است. حال آنکه بناتار برای توجیه دیدگاه تولدستیزی خود از دلایل متعددی استفاده می‌کند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اصل عدم تقارن لذت و درد (Benatar, 2006, pp. 64-69)

۲- کیفیت ضعیف زندگی (Benatar, 2006, pp. 57-68)

۳- بی‌معنایی کیهانی (Benatar, 2017, p. xii ; Benatar, 2017, p.54)

در حالی که سایر تحقیقات بیشتر بر دو استدلال اول و نقد آن تمرکز کرده‌اند، این پژوهش به‌طور خاص به نقد و بررسی ارتباط میان فقدان معنای کیهانی و اخلاقی نبودن فرزندآوری (استدلال سوم) می‌پردازد.

### مفهوم‌شناسی معنای زندگی

پیش از ورود به توضیح اندیشه بناتار، تبیینی از ماهیت معنای زندگی و چیستی آن، به‌اجمال ارائه می‌گردد. لازم به ذکر است که مفهوم «معنا» و تعریف آن در آثار بناتار به‌طور دقیق مطرح نشده است. غیاب این بحث ممکن است به این معنا باشد که بناتار تعریف معنا را بدیهی یا شهودی فرض کرده است. با این حال، به نظر می‌رسد برای داشتن قضاوتی دقیق در مورد معنای زندگی انسان، ضروری است تعریفی روشن و مشخص از معنا در ذهن

خود داشته باشیم.

جاشوا سچریس، به عنوان یکی از اندیشمندان برجسته در حوزه معنای زندگی، بر این باور است که مقصود از واژه «معنا» در پرسش از معنای زندگی، در حقیقت فهم‌پذیری آن است. به گفته او، انسان هنگامی که به جست‌وجوی معنای زندگی خود می‌پردازد، در واقع به دنبال تعریف زندگی خود در یک زمینه و چارچوب منسجم است؛ به گونه‌ای که جنبه‌های مهم وجودی زندگی‌اش، مانند ریشه‌ها، هدف، اهمیت، ارزش، مرگ، سرنوشت و غیره، به شکلی سازگار در آن چارچوب جای گیرند. به بیان دیگر از دیدگاه سچریس، پرسش درباره چیستی معنای زندگی، در حقیقت درخواستی برای درک منسجم و مرتبط از امور مهم زندگی مانند مبدأ، هدف، ارزش، سرنوشت، مرگ و موارد مشابه است. (Seachris, 2019, p. 376)

به اعتقاد سچریس فهم‌پذیری زندگی از رهگذر سازگاری و تناسب اجزای آن در بافت و زمینه‌ای منسجم شکل می‌گیرد. سچریس ادعا می‌کند زمانی که ما به دنبال معنای زندگی خود هستیم، در واقع می‌کوشیم تا تناسب و سازگاری میان جنبه‌های مهم زندگی‌مان را در یک ساختار کلی منسجم درک کنیم. (Goetz & W. Seachris, 2020, p. 12) زندگی‌ای که اجزای آن به درستی با یکدیگر تناسب داشته باشند، زندگی‌ای خواهد بود که در آن همه جنبه‌ها، از جمله دین، خانواده، دوستان، شغل، فعالیت‌های فکری، اوقات فراغت و... در جای خود قرار گرفته باشند. اما اگر این اجزا در جای خود نبوده و یا از تعادل خارج شوند، نگرانی ما در مورد معنای زندگی‌مان آغاز می‌شود. (Seachris, 2019, pp. 364-365)

### دیدگاه بناتار در مورد معنای زندگی انسان

بناتار به صورت کلی دو نوع معنا را برای زندگی انسان قابل‌تصویر می‌داند: معنای کیهانی و معنای زمینی. معنای کیهانی - همان‌طور که از نامش پیداست - یعنی جست‌وجوی معنای زندگی بشر از منظر کیهان و هستی. در بحث معنای کیهانی، به دنبال یافتن پاسخ سؤال‌هایی از این سنخ هستیم که آیا زندگی انسان از دیدگاه کیهانی، معنا دارد یا خیر؟ جایگاه انسان در هستی و عالم چگونه تعریف می‌شود؟ معنای کیهانی در برگیرنده گسترده‌ترین چشم‌انداز به معنای زندگی بشر است. اما در مقابل، وقتی از معنای زمینی صحبت می‌کنیم در واقع به جست‌وجوی معنای زندگی بشر از چشم‌اندازی محدودتر

می‌پردازیم. این چشم‌انداز محدود را می‌توان به لحاظ شدت و ضعف محدودیت، دارای سه منظر دانست. به عبارت دیگر، وجود یا عدم معنای زمینی را می‌توان - به نحو تشکیکی - از سه منظر مورد بررسی قرار داد:

۱- منظر کل بشریت: یعنی آیا زندگی انسان می‌تواند از دیدگاه کل بشریت معنا دار باشد یا خیر؟

۲- منظر گروه‌های انسانی (اعم از قبایل ملت‌ها جوامع کشورها و حتی خانواده): آیا زندگی انسان از منظر گروهی خاص، معنا دارد یا خیر؟

۳- منظر شخص واحد: آیا زندگی انسان از منظر یک شخص انسانی (مثلاً پدر یا مادر فرد) معنا دارد یا خیر؟ (Benatar, 2017, p. 21-23)

### معنای زمینی از دیدگاه بناتار

پژوهش در باب معنای زمینی در نگاه بناتار به اندازه بحث از معنای کیهانی مهم نیست. به همین جهت توجه اصلی بناتار در بحث معنای زندگی به معنای کیهانی معطوف است. او تمرکز بر معنای زمینی را در بحث معنای زندگی سودمند نمی‌داند. وی معتقد است تمرکز بر معنای زمینی نه تنها دغدغه معناداری زندگی را مرتفع نمی‌سازد، بلکه ما را از توجه به سؤال اصلی در باب معنای زندگی که همان معنای کیهانی است غافل می‌سازد.

به اعتقاد بناتار یکی از راهبردهای رایج برای کم‌اهمیت جلوه دادن دیدگاه کیهانی این است که سؤالات مربوط به معنای زندگی را منحصرأ بر اساس معنای زمینی صورت‌بندی کنیم. افرادی مانند پیتر سینگر که از این راهبرد برای مقابله با بی‌معنایی کیهانی بهره می‌گیرند، اغلب تصریح به بی‌اهمیت بودن دیدگاه کیهانی نمی‌کنند؛ بلکه هوشمندانه، سؤال از معنای زندگی را در چارچوبی طرح می‌کنند که پاسخ‌های خوشایندی را برای آن ممکن سازد. (Singer, 1995, p. 218) در واقع آنان می‌کوشند با دورزدن سؤال اصلی در بحث معنای زندگی، صرفاً بر معنای زمینی تمرکز کرده و از رویارویی صریح با حقیقت تلخ فقدان معنای کیهانی اجتناب کنند. (Benatar, 2017, p. 56)

البته لازم به ذکر است که بناتار وجود معنای زمینی در زندگی انسان را نفی نمی‌کند؛ بلکه معتقد است که زندگی انسان می‌تواند از منظر زمینی معنا دار باشد؛ اما با این وجود،

امکان کسب معنای کیهانی را صریحاً و به صورت مؤکد نفی می‌کند.

### معنای کیهانی زندگی بشر از دیدگاه بناتار

همان‌طور که گفته شد، معناداری زندگی انسان را می‌توان از دو منظر مورد بررسی قرار داد؛ منظر کیهانی و منظر زمینی. بناتار از میان دو منظر زمینی و کیهانی، توجه اصلی خود را به دیدگاه کیهانی معطوف می‌کند؛ چون بنابر ادعای او بسیاری از افرادی که نگران بی‌معنا بودن زندگی خود هستند، معمولاً در مورد معنای کیهانی دغدغه دارند. (Benatar, 2017, p. 36)

به عقیده بناتار، زندگی انسان می‌تواند از چشم‌انداز زمینی معنادار باشد؛ اما از منظر حیاتی و مهم کیهانی معنادار نیست. (چه بشریت به صورت کلی و چه اشخاص) (Benatar, 2017, p. 2) به عبارت دیگر، میزان اثرگذاری و ارزشمندی زندگی بشر در سطح کیهانی، به اندازه‌ای نیست که دغدغه و اضطراب وجودی او را مرتفع کند و این از دیدگاه بناتار یکی از مخمسه‌های وجودی بشر است.

به جهت روشن‌تر شدن بحث توضیحی از اندیشه بناتار در باب معنای کیهانی و مخمسه بشری به اختصار ارائه می‌شود. بناتار معتقد است که غیبت انسان مطلقاً هیچ تفاوتی برای بقیه جهان ایجاد نمی‌کند. ما در کیهان هیچ هدفی را دنبال نمی‌کنیم و اگرچه تلاش‌های ما در اینجا و اکنون اهمیت خاصی دارد، اما این اهمیت به‌طور جدی هم از نظر مکانی و هم از لحاظ زمانی محدود است. بناتار بر این باور است که ما ذره‌هایی بی‌اهمیت در جهانی وسیع هستیم که نسبت به ما کاملاً بی‌تفاوت است. فقدان معنای کیهانی برای بسیاری از ما انسان‌ها واقعیتی آزاردهنده است. حتی اگر زندگی ما در این کیهان بی‌تفاوت و وسیع، معنای محدودی نیز داشته باشد، این معنا به‌جای ماندگاری، زودگذر و فانی خواهد بود چرا که در نهایت همه ما در چنگال مرگ گرفتار خواهیم شد. (Benatar, 2017, p. 36)

این حقیقت به‌خودی‌خود آزاردهنده است، اما حتی بدتر از آن این است که کیفیت زندگی<sup>۱</sup> ما نیز به همان اندازه ضعیف است. بناتار تصریح می‌کند که برخی از زندگی‌ها به‌وضوح از کیفیت بهتری برخوردارند اما حتی بهترین زندگی‌ها نیز بر خلاف تصور رایج،

در نهایت بدتر از آن چیزی هستند که تصور می‌شوند.

او به این نکته اشاره می‌کند که در پاسخ به بی‌معنایی کیهانی زندگی و کیفیت ضعیف آن، ممکن است عده‌ای مانند اپیکوریان، بد بودن مرگ را انکار کنند؛ (Laertius, 1925, p. 651) اگر زندگی چیز بدی باشد مرگ مساوی خواهد بود با رهایی از وحشت زندگی و این اصولاً باید چیز خوبی باشد. با این حال بناتار به صراحت اعلام می‌کند که علی‌رغم بد بودن حیات، مرگ نیز بد است. به باور او، مرگ به جای اینکه راه حلی بدون هزینه برای مصائب زندگی انسان باشد، مخصصه‌ای افزون بر مصائب بشر است؛ مرگ هیچ کاری برای مقابله با کیفیت ضعیف زندگی و بی‌معنا بودن کیهانی ما انجام نمی‌دهد و معمولاً همان معنای محدود قابل دستیابی بشر را نیز محدودتر و کم‌تر می‌کند. حتی اگر بپذیریم که مرگ، راه رهایی از رنج و آسیب وجود است، در این صورت نیز مرگ امری ناپسند خواهد بود؛ چراکه هزینه رهایی از رنج‌ها به وسیله مرگ، نابودی شخص است. (Benatar, 2017, p. 3)

بناتار توضیح می‌دهد که دلایل قانع‌کننده‌ای وجود دارد که چرا این ویژگی‌های ناگوار وضعیت بشر به طور گسترده‌ای ناشناخته مانده است. به باور او، انگیزه‌های روان‌شناختی قوی در انسان وجود دارد که بیشتر افراد را وادار می‌کند تا به نحوی با این مسائل کنار بیایند؛ عده‌ای با انکار اصل این مصائب و عده‌ای نیز با انکار اهمیت آنها.

بناتار در پاسخ به اعتراضی محتمل، می‌گوید: عده‌ای بی‌اهمیت بودن زندگی انسان را از دیدگاه کیهانی، مستلزم بی‌اهمیت بودن تمامی فعالیت‌های انسان دانسته‌اند و حال آنکه علی‌رغم فقدان معنای کیهانی، امور مهم و ارزشمندی در زندگی انسان‌ها وجود دارد که می‌بایست آنها را انجام داد. آموزش و پرورش کودکان، مراقبت از بیماران، تسکین دادن به رنج دردمندان، جلوگیری از ایجاد رنج و مشارکت در پیشرفت دانش، همگی از جمله اموری هستند که اگر چه در مقیاس کیهانی تأثیری ندارند؛ اما از اهمیت زمینی بسزایی برخوردار هستند. (Benatar, 2017, p. 63)

یکی از نتایجی که بناتار در نهایت از فقدان معنای کیهانی استنتاج می‌کند، لزوم پابندی به مسئله زایش ستیزی است. آنتی‌ناتالیسم یا زایش ستیزی دیدگاهی است که تولیدمثل و آوردن افراد جدید به دنیا را به عنوان عملی غیراخلاقی تلقی می‌کند. (Benatar

Wasserman, 2015, p. 13) و بناتار استدلال می‌کند که زندگی انسان از منظر کیهانی فاقد هرگونه معنا و اهمیت است. وی معتقد است که اگر حیات انسانی می‌توانست معنای کیهانی داشته باشد، امکان نادیده گرفتن کیفیت پایین زندگی وجود داشت. با این حال، نبود چنین معنایی مشکل را دوچندان می‌سازد. (Benatar, 2022, p. 128) بناتار بر این نکته تأکید می‌کند که فقدان معنا یک واقعیت انکارناپذیر است که انسان باید آن را بپذیرد. بر همین اساس، وی استدلال می‌کند که تولید نسل جدید در جهانی که نسبت به وجود انسان بی‌تفاوت است، از منظر اخلاقی قابل توجیه نیست. (Benatar & Metz, 2021, p. 19)

### نقد نخست؛ رویکرد عملی دوگانه در ارزش‌های اخلاقی و مسئله فرزندآوری

دیوید بناتار در کتاب خود از دو معیار متفاوت برای بررسی معناداری زندگی استفاده می‌کند؛ معیار کیهانی و معیار زمینی. این دوگانگی در معیارها به خودی خود اشکالی ندارد؛ بلکه تکثر منظر در بحث معنای زندگی - با توجه به توضیحاتی که در تبیین هریک از این دو منظر گذشت - امری موجه و منطقی است و تا زمانی که اقتضائات و دلالت‌های هر یک از معیارها با دیگری خلط نشود، مشکلی به وجود نخواهد آمد. با توجه به این سخن، مهم بودن کاری از منظر زمینی و مهم نبودن همان فعل از منظر کیهانی، هیچ‌گونه تناقضی را در پی ندارد. بسیاری از کارهایی که ما به صورت روزمره انجام می‌دهیم اگرچه بر اساس دیدگاه زمینی از اهمیت قابل توجهی برخوردار هستند؛ اما در مقیاس زمان و مکان کیهانی اهمیت و ارزش چندانی ندارند. این امر (تفاوت اقتضائات هر یک از منظرها با دیگری) اشکالی ندارد و نشان‌دهنده وجود تناقض در نظام اندیشه پژوهشگر معنای زندگی (از جمله بناتار) نیست.

اشکال از آنجایی آغاز می‌شود که بناتار اقتضائات عملی یکی از این دو منظر را - که غالباً اقتضای هر منظر با دیگری متفاوت است - بدون وجود مرجحی منطقی بر دیگری مقدم می‌کند. همان‌طور که واضح است، رجحان هر امری بر امر دیگر، مستلزم وجود چیزی است که آن را ترجیح دهد و الا ترجیح بلا مرجح پیش خواهد آمد. به همین جهت لازم است برای مقدم کردن هر کدام از دو منظر زمینی و کیهانی در مقام عمل، دلیلی قانع‌کننده داشته باشیم و اگر در یک مورد، مبنای عمل خود را بر اساس منظر زمینی یا

کیهانی تنظیم کردیم در موارد مشابه نیز به همین منوال عمل کنیم. برای روشن تر شدن سخن به این مثال توجه کنید. زمانی که می‌خواهیم ارزش عمل تولیدمثل را از دو منظر کیهانی و زمینی بررسی کنیم در نهایت به دو نتیجه متفاوت می‌رسیم که به‌ناچار باید بین این دو نتیجه یکی را انتخاب کرده و دیگری را کنار بگذاریم. تولیدمثل از منظر کیهانی (طبق مبنای بناتار) امر ارزشمندی نیست و اگر منظر کیهانی مبنای عمل ما قرار گیرد، باید از تولید نسل جدید جلوگیری کنیم؛ چرا که توجهی برای انجام این کار و بلکه اصل زندگی از منظر کیهانی وجود ندارد. اما زمانی که از منظر زمینی به مسئله تولیدمثل و تداوم یافتن حیات بشری می‌نگریم، لزوم تولیدمثل و اهمیت آن کاملاً قابل توجیه است. حال کسی که می‌خواهد در مقام عمل بین این دو منظر و لوازم آن، یکی را بر دیگری ترجیح داده و به‌عنوان دلیل انجام فعل خود اتخاذ کند باید علت ترجیح آن منظر را نیز تبیین کند و هم‌چنین در صورت مواجهه با موارد مشابه، طبق همان منظر و دلیل عمل کند. اما بناتار در التزام به اقتضائات عملی منظر زمینی و کیهانی، رویکرد دوگانه‌ای را اتخاذ می‌کند. او در مواضعی که می‌خواهد به جواز یا عدم جواز فعلی حکم کند، گاه به لوازم منظر زمینی پایبند بوده و گاه لوازم منظر کیهانی را مبنای عمل قرار می‌دهد؛ بدون اینکه دلیل مشخص و موجهی برای ترجیح هر کدام ارائه دهد. این رویکرد دوگانه در اندیشه بناتار به خصوص در حیطه مسائل اخلاقی مشهود و واضح است. او در مواجهه با مسائل اخلاقی مانند کمک به نیازمندان و جلوگیری از تولید رنج اضافی، منظر زمینی را ترجیح داده و به اهمیت ارزش‌های اخلاقی تأکید می‌ورزد. بناتار به صراحت بیان می‌کند که ارزش و اهمیت این نوع از افعال، صرفاً از منظر زمینی قابل توجیه است و از منظر کیهانی، هیچ تفاوتی بین پایبندی و یا عدم پایبندی به ارزش‌های اخلاقی وجود ندارد. (Benatar, 2017, p. 63)

با این وجود اما بناتار در مسئله تولیدمثل، از اقتضای منظر زمینی (یعنی اهمیت داشتن تولیدمثل) چشم‌پوشی کرده و رویکرد تولد ستیزانه‌ای را اتخاذ می‌کند. توجیه او برای تولد ستیزی (یا حداقل یکی از توجیحات او برای این مسئله) توجه به منظر کیهانی و پایبندی به لوازم آن است. بناتار معتقد است، حیات بشری هیچ ارزشی در مقیاس کیهانی ندارد و اگر انسان به این حقیقت تلخ توجه کند، تمایلی به ایجاد نسل جدید نخواهد داشت. (Benatar, 2017, p. 54)

حال اشکال و نقد جدی به بناتار این است که با تمسک به چه دلیلی در مسئله تولدستیزی منظر کیهانی را راهنمای عمل خویش قرار می‌دهد؛ اما در مواجهه با ارزش‌های اخلاقی منظر زمینی را مقدم داشته و بر اهمیت پایبندی به ارزش‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟ اساساً آیا تفاوتی بین تولیدمثل و افعال اخلاقی وجود دارد که باعث این دوگانگی در رویکرد می‌شود؟ به نظر می‌رسد افرادی مانند بناتار که توجه اصلی خود را به معنای کیهانی معطوف می‌کند، پاسخ‌نهایی و قانع‌کننده خویش را در توجیه هر عملی، صرفاً در اهمیت و ارزش کیهانی پیدا می‌کند. برای چنین شخصی، سخن گفتن از اهمیت زمینی یک فعل، به‌هیچ‌وجه قانع‌کننده نیست و سؤال او در توجیه ارزش آن فعل، تا زمانی که به یک پاسخ کیهانی نرسد تکرار خواهد شد. حال به سؤال اصلی باز می‌گردیم؛ چه تفاوتی بین ارزش‌های اخلاقی و مسئله تولیدمثل وجود دارد که در ارزش‌های اخلاقی مجاز هستیم به منظر زمینی اکتفا کنیم و از لوازم منظر کیهانی چشم‌پوشی کنیم؟ آیا عدم اهمیت ارزش‌های اخلاقی از منظر کیهانی - همان‌طور که بناتار به‌صراحت از آن سخن گفت - نمی‌تواند دلیلی بر بی‌اهمیت بودن آنها و در نتیجه عدم لزوم پایبندی به آنها باشد؟ چرا بناتار از اقتضای منظر کیهانی در مواجهه با ارزش‌های اخلاقی چشم‌پوشی می‌کند؛ اما در مسئله تولدستیزی به تعهد بر لوازم منظر کیهانی اصرار می‌ورزد؟ به نظر می‌رسد در مقام نزاع فعلی، هیچ تفاوتی بین افعال اخلاقی و عمل تولیدمثل وجود ندارد و همان‌طور که ارزش‌های اخلاقی از منظر زمینی مهم و لازم‌الاجراء هستند، تولیدمثل نیز از همان منظر مهم است و می‌بایست حداقل به جواز این فعل از منظر زمینی حکم کرد. هم‌چنین اگر منظر کیهانی را مبنای عمل خود قرار دهیم، همان‌طور که تولیدمثل امری لغو و بیهوده شمرده می‌شود، ارزش‌های اخلاقی نیز اهمیت و لازم‌الاجراء بودن خود را از دست خواهند داد. با توجه به مطالبی که گفته شد رویکرد دوگانه بناتار در استفاده عملی از منظرهای معنای زندگی به‌وضوح روشن می‌شود.

### بیان دیگری از نقد رویکرد دوگانه بناتار

همان‌طور که قبلاً در ذیل بحث تمرکز بر معنای زمینی گفته شد بناتار این شیوه را برای مقابله با بی‌معنایی کیهانی قابل قبول نمی‌داند. او معتقد است توصیه به تمرکز بر معنای

زمینی برای کسی که دغدغه‌مند معنای کیهانی است؛ مانند خبردادن از سلامتی مادر است برای کسی که از سلامتی پدر خویش نگران است؛ البته که ما از امکان داشتن معنای زمینی خرسندیم اما این جایگزینی برای برطرف کردن اضطراب وجودی ناشی از بی‌معنایی کیهانی نیست و به‌هیچ‌وجه نبود آن را جبران نمی‌کند. (Benatar, 2017, p. 58)

هم چنین گفته شد که بناتار تمرکز بر ارزش‌های اخلاقی را نیز جبران‌کننده فقدان معنای کیهانی نمی‌داند. به عبارت دیگر در نگاه بناتار رعایت ارزش‌های اخلاقی نمی‌تواند یک معنای کیهانی برای زندگی بشر ایجاد کند. او برای اثبات سخن خویش از مثال اخلاقی پیش‌رو کمک می‌گیرد؛ فرد می‌تواند با کمک به دیگران معنایی را برای زندگی خود به دست آورد؛ هم چنین دیگران نیز می‌توانند با کمک به عده‌ای دیگر، معنایی را برای زندگی خود کسب کنند؛ اما نکته اصلی این جاست که این معنای محدود به علت دوری بودن، نمی‌تواند هدفی برای وجود کل چرخه بشری فراهم آورد. (Benatar, 2017, pp. 56-58)

آنچه از متن فوق برداشت می‌شود این است که از نگاه بناتار، تمرکز بر معنای محدود زمینی به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند دغدغه معنا داشتن از منظر کیهانی را برطرف سازد. برای فردی مثل بناتار، اهمیت داشتن فعالیت‌های انسان از منظر زمینی به‌هیچ‌وجه قانع‌کننده نیست؛ چرا که او ارزش و اهمیت فعل خود را در مقیاس کیهانی جست‌وجو می‌کند و هر پاسخی که از منظر زمینی به او داده شود، در واقع اصلاً پاسخ به دغدغه او نیست و سؤال او همچنان ادامه خواهد داشت.

اگر بناتار بخواهد به دغدغه وجودی خودش که همان جست‌وجوی معنای زندگی انسان در مقیاس کیهان است پایبند باشد؛ اولاً اهمیت‌های محدود زمینی برای او ارزشی نخواهد داشت همان‌طور که اهمیت زمینی تولیدمثل در نگاه او ارزشی ندارد. ثانیاً او هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را با پاسخ‌های دوری منظر زمینی قانع کند و می‌بایست پیوسته به دنبال اهمیت کیهانی فعالیت‌های بشر باشد؛ لذا او نمی‌تواند مدافع پایبندی به ارزش‌های اخلاقی باشد؛ ارزش‌هایی که به تصریح خود او هیچ اهمیتی از منظر کیهانی ندارند. لکن به نظر می‌رسد که بناتار در مواردی مانند ارزش‌های اخلاقی، دغدغه کیهانی خویش را زیر پا می‌گذارد و در مقام عمل به همان منظر زمینی متعهد می‌شود. نکته لازم توجه این است که

اگر بتوان دغدغه داشتن معنای کیهانی را در مقام عمل زیر پا گذاشت پس طبیعتاً در مسئله تولدستیزی نیز می‌توان به همین منوال عمل کرد. (یعنی علی‌رغم اقتضای دیدگاه کیهانی، به جواز فرزندآوری قائل شد).

البته باید توجه داشت که اگر بنا باشد ما منظر زمینی را در مقام عمل مقدم کنیم در این صورت، نتیجه فراتر از جواز فرزندآوری خواهد بود و می‌توان لزوم فرزندآوری را طبق دیدگاه زمینی اثبات کرد. این یک تجربه تقریباً قطعی و عمومی است که با تولد فرزند، انگیزه پدر و مادر و نشاط آنها برای ادامه زندگی ارتقا پیدا می‌کند (Umberson & Gove, 1989). حتی در برخی موارد میتوان ادعا کرد که افراد معنای زندگی خود را با فرزندان خویش تعریف میکنند چنانچه اگر فرزند آنها در حادثه ای فوت کند، دچار بحران معنا شده و ترجیح میدهند که خود نیز وجود نداشته باشند. بنابر این اگر بتوانیم منظر زمینی را در مقام عمل ترجیح دهیم همان‌طور که بناتار در ارزش‌های اخلاقی چنین میکند، در مسئله فرزندآوری نیز میتوان منظر زمینی را ترجیح داده و به لزوم فرزندآوری (حداقل در بسیاری از موارد) حکم کرد.

### دفاع احتمالی بناتار از خود و پاسخ به آن

تنها راه حل احتمالی که بناتار می‌تواند در پاسخ به این اشکال به آن تمسک کند، شهودات اخلاقی است. به این معنا که بناتار می‌تواند مدعی شود که لزوم پایبندی به ارزش‌های اخلاقی نشئت گرفته از شهودات انسانی است و وجدان انسانی حکم می‌کند که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان این ارزش‌ها را زیر پا گذاشت؛ اگرچه این ارزش‌ها اهمیت کیهانی نداشته باشند. اما در مسئله فرزندآوری، چنین شهودی در تأیید آن وجود ندارد؛ ما افرادی را که حتی از روی تعمد صاحب فرزند نشده‌اند، مستحق سرزنش نمی‌دانیم و نیز آنها را به‌عنوان افرادی که حکم وجدان و شهود خویش را زیر پا گذاشته‌اند، نمی‌شناسیم. به همین جهت نمی‌توان مسئله فرزندآوری را با ارزش‌های اخلاقی یکسان دانست و در هر دو، یک حکم واحد صادر کرد؛ لذا اگرچه ارزش‌های اخلاقی از اهمیت کیهانی خاصی برخوردار نیستند؛ اما باین وجود نیز می‌بایست به آنها پایبند بود؛ چراکه شهود انسانی به لزوم تعهد بر آنها حکم می‌کند. اما در مسئله فرزندآوری چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد؛

یعنی این مسئله نه از منظر کیهانی اهمیت دارد و نه از منظر شهودات انسانی.

این پاسخ از دو جهت دارای اشکال است. اول اینکه بناتار در موارد متعددی حکم وجدان و شهود را زیر پا می‌گذارد و اساساً به جهت مبنایی، شهود انسان در اندیشه او جایگاهی ندارد. برای اثبات بی‌اعتبار بودن شهودات انسانی در نگاه بناتار، می‌توان به دو نمونه استناد کرد. همان‌طور که سابقاً در بحث عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی اشاره شد، بناتار در ابتدای شروع بحث معنای کیهانی، بین معنای ذهنی و عینی تفکیک می‌کند. او معتقد است که در بحث معنا ما باید به دنبال معنای عینی باشیم نه معنای ادراک شده. (Benatar, 2017, pp. 25–26) معنای عینی آن است که انسان وجود معنا را بدون توجه به ادراک و ذهن انسانی قضاوت کند. در نتیجه بر اساس نگاه عینی‌گرایانه، نمیتوان برای اثبات معناداری زندگی به معنای درک شده توسط انسان بسنده کرد زیرا در موارد بسیاری به حسب واقع، زندگی شخص بدون معنا بوده و فرد صرفاً به اشتباه، احساس معناداری میکند.

دومین محل شاهد برای اثبات بی‌اهمیت بودن شهودات انسانی از نگاه بناتار، سخنی است که او در فصل کیفیت زندگی کتاب *مخمصه انسانی* ادعا می‌کند. این سخن در واقع امتداد همان نگاه عینی‌گرایانه به معنای زندگی است. در این بحث نیز بناتار به تبع همان تفکیک معنای ذهنی و عینی، بین کیفیت عینی و کیفیت ذهنی زندگی تفاوت قائل می‌شود. بناتار معتقد است که انسان در ارزیابی از کیفیت زندگی خود، دچار سوگیری‌های خوش‌بینانه، سازگارانه و مقایسه‌ای است که در نتیجه، ارزیابی او را از کیفیت زندگی نامعتبر می‌سازد. به گفته او، ما تمایل داریم که کیفیت زندگی مان را بهتر از آنچه واقعاً هست، ارزیابی کنیم. هم چنین او معتقد است که سوگیری‌های خوش‌بینانه در انسان‌ها به دلایل تکاملی شکل گرفته‌اند. ارزیابی خوش‌بینانه از کیفیت زندگی به انسان‌ها کمک می‌کند تا در مواجهه با مشکلات و چالش‌ها مقاومت بیشتری داشته باشند و به بهبود شرایط خود امیدوار باشند. این مکانیزم‌های روان‌شناختی به احتمال زیاد در طول تاریخ تکامل بشر به عنوان راهی برای افزایش شانس بقا و تولیدمثل توسعه یافته‌اند. از نگاه بناتار سوگیری‌های خوش‌بینانه در انسان‌ها به قدری عمیق جای گرفته‌اند که بیشتر انسان‌ها وجود آن را انکار

می‌کنند. (Benatar, 2017, pp. 57-68)

آنچه از متن فوق فهمیده می‌شود این است که بناتار در مواجهه با مسائلی که ریشه در ذهنیت انسان و تمایلات شهودی او دارد، به شدت محتاطانه عمل می‌کند و هیچ‌گاه وجدان و شهود انسانی را ملاک درستی آن امر وجدانی نمی‌داند. عینیت‌گرایی بناتار یک عینیت‌گرایی به شدت افراطی است. به همین جهت او حتی مکانیزم‌های روان‌شناختی انسان را نیز زیر سؤال می‌برد و در ارزیابی وضعیت زندگی از اطمینان به این مکانیزم‌ها خودداری می‌کند.

حال با توجه به مطالبی که گفته شد روشن می‌شود که بناتار در مواجهه با ارزش‌های اخلاقی نمی‌تواند استناد به شهود و وجدان انسانی کند؛ چون خود او در بحث کیفیت زندگی و نیز در بحث معنای زندگی، کیفیت ذهنی و معنای ذهنی را تخطئه کرده و به شدت نسبت به تمایلات انسانی بدبین است. فلذا بناتار در مواجهه با شهود انسانی در بحث ارزش‌های اخلاقی می‌بایست اولاً شهود انسانی را در این مورد تخطئه کند. همان‌طور که در بحث کیفیت زندگی چنین می‌کند) و ثانیاً به اقتضای منظر کیهانی (که همان بی‌اهمیت بودن ارزش‌های اخلاقی و عدم لزوم پابندی به آنهاست) عمل کند. به عبارت دیگر بناتار می‌بایست در مواجهه با حکم وجدان و شهود بر لزوم تبعیت از ارزش‌های اخلاقی، اقتضای منظر کیهانی را در عدم لزوم تبعیت از ارزش‌های اخلاقی مقدم کند؛ چرا که بناتار در تمامی مواردی که اختلاف بین یک مسئله ذهنی (حکم وجدان و شهود) و عینی (دیدگاه کیهانی) وجود دارد، جانب عینیت را مقدم می‌دارد.

و اما اشکال دوم به دفاع احتمالی بناتار این است که اگر بناتار بخواهد برای توجیه التزام عملی به ارزش‌های اخلاقی، شهود انسانی را به‌عنوان دلیل اتخاذ کند در این صورت باید پرسید که آیا از منظر کیهانی - که منظر مورد قبول اوست - می‌توان شهود انسانی را دلیلی بر التزام عملی به ارزش‌های اخلاقی دانست؟ آیا از منظر کیهانی بین کسی که به شهودات اخلاقی خویش پایبند است و کسی که هیچ تعهد عملی نسبت به شهودات اخلاقی خود ندارد، فرقی وجود دارد؟ آیا از منظر کیهان ما ملزم هستیم که به شهودات اخلاقی خود پایبند باشیم؟ جواب طبق مبنای بناتار قطعاً منفی است. یعنی در سطح کیهانی،

هیچ ثمره‌ای برای التزام عملی به شهودات اخلاقی وجود ندارد و اساساً کیهان همان‌طور که بناتار خود تصریح کرد، نسبت به وجود ما و افعال ما کاملاً بی‌تفاوت است فلذا در مقیاس کیهانی، بین فرد ملتزم به شهودات اخلاقی با یک فرد لابلالی هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ چون هر دو فرد در نهایت فانی خواهند بود و تأثیرات اعمال آنها صرفاً در یک‌زمان و مکان محدود احساس خواهد شد که در مقایسه با زمان و مکان کیهانی هیچ اهمیتی ندارد. در پایان به‌عنوان جمع‌بندی نهایی این نقد، نتیجه می‌گیریم بناتار نمی‌تواند در ارزش‌های اخلاقی و مسئله فرزندآوری دو رویکرد متفاوت داشته باشد. اگر چنانچه او بخواهد در مورد التزام به ارزش‌های اخلاقی، از اقتضای منظر کیهانی چشم‌پوشی کند در مسئله فرزندآوری نیز باید چنین کند. البته او نمی‌تواند برای توجیه رویکرد دوگانه خود به شهود انسانی در ارزش‌های اخلاقی تمسک کند چرا که اولاً صرف شهود انسانی طبق مبنای عینی‌گرایانه بناتار دلیل بر صحت امر شهودی نیست و ثانیاً از منظر مورد قبول بناتار که همان منظر کیهانی است، هیچ دلیلی برای تعهد به شهودات اخلاقی وجود ندارد.

### تکرار رویکرد عملی دوگانه در بحث خودکشی و مسئله فرزندآوری

بناتار در کتاب *هرگز نبودن بهتر است*، به بررسی مسئله خودکشی می‌پردازد. او معتقد است که گرچه آغاز زندگی همیشه یک ضرر است، اما این موضوع مستلزم آن نیست که مرگ همیشه بهتر از ادامه زندگی باشد. بناتار استدلال می‌کند که خودکشی هیچ‌گاه یک توصیه همیشگی نیست و نمی‌توان آن را به‌صورت بی‌قید و شرط مطلوب دانست، چرا که در برخی موارد ادامه زندگی ارزش بیشتری دارد. (Benatar, 2006, p. 212)

بناتار در تمثیلی که در کتاب خود آورده، توضیح می‌دهد که چرا خودکشی را توصیه نمی‌کند. او زندگی را به دیدن یک فیلم در سینما تشبیه می‌کند و می‌گوید: تصمیم به پایان دادن زندگی مانند این است که شما به یک سینما رفته‌اید و وسط فیلم تصمیم به ترک سینما می‌گیرید. شاید آمدن به سینما از ابتدا ارزش نداشته باشد، اما حالا که در وسط فیلم هستید، ترک کردن سینما نیز معقول به نظر نمی‌رسد. به عبارت دیگر شاید دیدن این فیلم آن قدر ارزش نداشت که از ابتدا به سینما بروید؛ اما حالا که برای دیدن فیلم به سینما رفته‌اید، آن قدر هم بی‌ارزش نیست که بخواهید دیدن فیلم را در میانه آن رها کنید

(Benatar, 2006, p. 23). بناتار می‌گوید که در بسیاری از موارد، ادامه زندگی به اندازه‌ای ارزش دارد که ما را از خودکشی منصرف کند. این تمثیل نشان می‌دهد که بناتار معتقد است که زندگی، اگرچه ارزش شروع کردن ندارد اما ممکن است در ادامه به دلایل مختلف ارزشمند شود و بنابراین نباید خودکشی را همیشه به عنوان یک راه حل منطقی در نظر گرفت.

آنچه تا به این جا در مورد مسئله خودکشی از نگاه بناتار ذکر شد ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که بناتار در بحث خودکشی نیز، مشابه مسئله ارزش‌های اخلاقی، رویکردی دوگانه اتخاذ کرده است. طبق مبنای بناتار و باتوجه به اهمیتی که وی به دیدگاه کیهانی می‌دهد و نیز ناتوانی دیدگاه زمینی در ارائه پاسخ‌های کافی و غیر دوری، باید در مسئله خودکشی به جواز مطلق و بی‌قید و شرط آن قائل بود. به عبارت دیگر، از منظر کیهانی، خودکشی کردن با ادامه به زندگی هیچ تفاوتی ندارد. با این حال، بناتار در کتاب خود توصیه به خودکشی نمی‌کند و حتی در برخی موارد ادامه حیات را دارای ارزش می‌داند، هر چند که آغاز زندگی ممکن است ارزش نداشته باشد. او استدلال می‌کند که ادامه زندگی - البته با وجود بعضی شرایط - به قدری ارزش دارد که افراد را از خودکشی منصرف کند.

رویکرد دوگانه بناتار در بحث خودکشی و نیز در موضوع پیشین، بیانگر این است که او نمی‌تواند به طور کامل به مبانی فلسفی خود وفادار بماند. او در حالی که ادعا می‌کند از منظر کیهانی، زندگی فاقد اهمیت است، از منظر زمینی برای زندگی ارزش‌هایی قائل می‌شود و در عمل، به جای پایبندی به الزامات منظر کیهانی، به آنچه از منظر زمینی مطلوب است، پایبند می‌ماند. اگر بتوان منظر زمینی را در عمل ترجیح داد و از الزامات منظر کیهانی چشم‌پوشی کرد (چنان که بناتار در عدم توصیه به خودکشی و نیز در پایبندی به ارزش‌های اخلاقی این کار را انجام می‌دهد)، آنگاه می‌توان در مسئله ادامه حیات انسان و تولید نسل جدید نیز صرفاً به الزامات منظر زمینی عمل کرد و از منظر کیهانی و ملزومات آن چشم‌پوشی نمود.

این تناقضات و تغییرات رویکردی در دیدگاه‌های بناتار نشانگر آن است که بناتار در

برخی موارد ناگزیر است از معیارهای زمینی استفاده کند، حتی اگر این معیارها با مبانی کیهانی او در تضاد باشند. این موضوع، عدم انسجام در دیدگاه‌های بناتار را آشکار می‌کند و به‌عنوان نقدی اساسی بر رویکرد فلسفی او مطرح می‌شود.

### خود متناقض بودن دیدگاه بناتار در باب معنای کیهانی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از ارکان اصلی اندیشه تولدستیزی بناتار، رویکرد بدبینانه او نسبت به معنای کیهانی زندگی است. بناتار بر این باور است که از آنجا که انسان‌ها از منظر کیهانی اهمیتی ندارند، باید از تداوم حیات نسل بشر در کیهان جلوگیری کرد؛ بنابراین، فقدان معنای کیهانی یکی از مبانی کلیدی در اندیشه تولدستیزی او به‌شمار می‌رود. نقد حاضر درصدد است تا با به‌چالش کشیدن این مبنا، نظریه تولدستیزی بناتار را ابطال کرده و نشان دهد که در صورت رد این مبنا، کل نظریه از نظر علمی غیرقابل قبول و فاقد اعتبار خواهد بود.

دیوید بناتار معتقد است که ما از منظر کیهانی هیچ اهمیتی نداریم و نباید نسبت به این بی‌اهمیتی بی‌تفاوت باشیم. او بر این باور است که ما باید از این بی‌اهمیتی ناراحت و متأسف باشیم؛ زیرا این ناراحتی کاملاً منطقی است و متقابلاً بی‌اهمیت پنداشتن فقدان معنای کیهانی، امری ناموجه و غیرمنطقی است. ما نمی‌توانیم به بهانه‌های مختلف از جمله عدم دسترسی به معنای کیهانی، واقعیت تلخ فقدان معنای کیهانی را تغییر دهیم؛ بلکه می‌بایست با حقیقت امر مواجه شده و آن را بپذیریم؛ بنابراین به عقیده بناتار بی‌اهمیت پنداشتن «بی‌اهمیتی کیهانی» به‌هیچ‌وجه صحیح نیست و در واقع نوعی فرار از مواجهه با واقعیت است.

بناتار با ارائه یک تمثیل اثبات می‌کند این ادعا که «فقدان معنای کیهانی اهمیتی ندارد؛ چون اساساً این معنا برای انسان به‌هیچ‌وجه قابل دستیابی نیست» ادعای صحیحی نیست. او وضعیت فردی را که فاقد معنای کیهانی است، به بیمار ناامیدی تشبیه می‌کند که پزشکان از درمان او دست کشیده‌اند. بیمار، با وجود اینکه می‌داند بهبودی ممکن نیست، اما از آنجا که تصویری از وضعیت مطلوب در ذهن دارد، طبیعتاً از وضعیت فعلی خود رنج می‌برد. بناتار از این تشبیه بهره می‌برد تا نشان دهد که چرا باید از فقدان معنای کیهانی ناراحت بود. او به ما

یادآوری می‌کند که می‌توانیم وضعیتی را تصور کنیم که در آن، وجود ما از منظر کیهانی معنا و ارزش داشته باشد، و بنابراین از نبود این معنا ناراحت باشیم. در نهایت بناتار نتیجه می‌گیرد که رنج فقدان معنای کیهانی باید به‌عنوان یک ویژگی طبیعی بشر مورد توجه قرار گیرد. (Benatar, 2017, p. 59)

با این حال، به نظر می‌رسد توصیه بناتار مبنی بر مهم دانستن «بی‌اهمیتی کیهانی»، خود ادعایی متناقض است. بیان تناقض عبارت است از اینکه بناتار ادعا می‌کند انسان‌ها باید به بی‌اهمیتی کیهانی خود اهمیت قائل شوند. اما سؤال اصلی که به ذهن می‌رسد این است که بناتار از چه منظر و دیدگاهی انتظار آن را دارد که انسان‌ها به بی‌اهمیتی کیهانی خود اهمیت دهند؟ به عبارت دیگر مهم پنداشتن «بی‌اهمیتی کیهانی»، اقتضای کدام یک از منظر زمینی یا کیهانی است؟ طبق کدام یک از این دو منظر، فقدان معنای کیهانی دارای اهمیت است؟ پاسخی که بناتار به این سؤال خواهد داد از دو حالت خارج نیست و هر دو پاسخ نیز غیرقابل قبول است.

۱- اگر پاسخ بناتار به سؤال فوق، انتخاب منظر کیهانی باشد در این صورت معنای سخن او این است که فقدان معنای کیهانی در زندگی بشر، از منظر کیهان یک امر مهم تلقی می‌شود. به عبارت دیگر از دیدگاه کیهانی مهم پنداشتن فقدان معنای کیهانی، امری ارزشمند است و کیهان انتظار دارد که شما نسبت به بی‌معنایی کیهانی خودتان، متأسف بوده و ناراحت باشید و از کنار این مسئله به سادگی عبور نکنید.

اشکال این سخن روشن است. طبق آنچه خود بناتار به آن تصریح می‌کند، از منظر کیهانی اساساً اصل وجود یا عدم وجود بشر در کیهان هیچ تفاوتی ندارد و کیهان نسبت به ما کاملاً بی‌تفاوت است. به گفته او نیروهای کیهانی نیروهای کور و بی‌هدفی هستند که به وجود انسان هیچ اهمیتی نمی‌دهند و انسان ذره‌ای بی‌اهمیت در گستره بی‌نهایت کیهانی است. (Benatar, 2017, p. 36) حال با توجه به سخن بناتار، چگونه ممکن است که از منظر کیهانی، اصل وجود بشر بی‌اهمیت باشد اما با این وجود، از همین منظر کیهانی، مهم تلقی شود که آیا بشر به فقدان معنای کیهانی اهمیت می‌دهد یا خیر؟ این تناقض چگونه توضیح داده می‌شود؟ چرا باید به این فقدان معنا اهمیت بدهیم وقتی که از دید کیهانی، این مسئله

هیچ اهمیتی ندارد؟ طبق آنچه بناتار خود به آن اذعان دارد، انسان و هر چیزی که مربوط به انسان است، از جمله درد و رنج‌هایی که او در فقدان معنای کیهانی تجربه می‌کند، هیچ اهمیتی از منظر کیهانی ندارد. بنابراین، کیهان نسبت به این که ما از فقدان معنای کیهانی خود متأسف باشیم یا نباشیم، کاملاً بی‌تفاوت است.

۲- با توجه به اشتباه بودن پاسخ اول (انتخاب منظر کیهانی)، تنها پاسخ باقی‌مانده برای بناتار، انتخاب منظر زمینی است. در این صورت، او ادعا می‌کند که باید از دیدگاه زمینی به درد و رنج ناشی از فقدان معنای کیهانی توجه کنیم، زیرا این فقدان از همین منظر زمینی برای ما معنادار و مهم تلقی می‌شود. بیان دیگر در توضیح اهمیت فقدان معنای کیهانی از منظر زمینی عبارت است از اینکه انسان‌ها به حکم وجدان و شهود خود، به طور ذاتی در جستجوی معنای کیهانی هستند. آنها در طول زندگی، تمایل به داشتن معنای کیهانی را در درون خود احساس می‌کنند و وقتی متوجه می‌شوند که زندگی‌شان هیچ بهره‌ای از معنای کیهانی ندارد، دچار سرخوردگی شده و رنج عمیقی را در درون خود تجربه می‌کنند. هرچند این رنج از منظر کیهانی بی‌اهمیت است، اما از دیدگاه زمینی بسیار مهم و جدی تلقی می‌شود. این احساس سرخوردگی و بی‌معنایی نشان‌دهنده عمق نیاز انسان‌ها به یافتن معنایی بزرگ‌تر در زندگی است و نادیده گرفتن آن می‌تواند تأثیرات منفی گسترده‌ای بر روان و زندگی فرد داشته باشد؛ بنابراین، از منظر زمینی، توجه به این رنج‌ها و تلاش برای یافتن معنای کیهانی در زندگی، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

اشکال اصلی در پاسخ دوم بناتار این است که او علی‌رغم تصریح خود به کافی نبودن پاسخ‌های منظر زمینی، ما را در مهم پنداشتن فقدان معنای کیهانی، دوباره به منظر زمینی ارجاع می‌دهد. همان‌طور که سابقاً متذکر شدیم، بناتار منظر زمینی و اقتضائات آن را قانع‌کننده نمی‌داند و معتقد است که پاسخ‌های ارائه‌شده از این منظر دوری و ناکافی هستند. (Benatar, 2017, pp. 56-58) به‌طور کلی، بناتار در بحث معنای زندگی توجه اصلی خود را به معنای کیهانی معطوف می‌کند. فلذا بر اساس مبنای او، تلاش برای اهمیت‌دادن به «بی‌اهمیتی کیهانی» از منظر زمینی، نمی‌تواند به‌عنوان پاسخی معتبر در نظر گرفته شود. چرا که تنها از طریق منظر کیهانی می‌توان به پاسخ‌های واقعی و جامع دست یافت و تکیه بر

منظر زمینی تنها به دور باطل و پاسخ‌های ناقص منجر می‌شود.

اشکال بعدی پاسخ دوم (انتخاب منظر زمینی) به صورت خلاصه عبارت است از اینکه بر اساس منظر زمینی می‌بایست یک امر درون نفسی را مبنای اثبات امری عینی قرار دهیم؛ یعنی مهم بودن واقعی فقدان معنای کیهانی را با رنج درونی انسان اثبات کنیم و این با مبنای عینی گرایانه بناتار در تناقض است. اگر بناتار بخواهد اهمیت فقدان معنای کیهانی را از منظر زمینی توجیه کند، در این صورت مجبور است به اقتضای منظر زمینی در این مورد پایبند باشد و حال آنکه مبنای او در عینیت‌گرایی این اجازه را به او نمی‌دهد. اقتضای منظر زمینی در فقدان معنای کیهانی، توجه کردن به رنج درونی انسان در فقدان معنای کیهانی است. یعنی منظر زمینی اقتضا می‌کند که ما به رنج‌هایی که در درون خود احساس می‌کنیم - از جمله رنج فقدان معنای کیهانی - اهمیت داده و آنها را جدی تلقی کنیم؛ برخلاف منظر کیهانی که هیچ‌گونه اهمیتی برای درد و رنج من قائل نیست (حتی رنج فقدان معنای کیهانی).

اما همان‌طور که سابقاً گفته شد، بناتار در مسائل مختلفی همچون کیفیت زندگی و مسئله فرزندآوری، معیار تشخیص واقعیت را به هیچ‌وجه بر اساس رنج‌ها و تمایلات انسانی قرار نمی‌دهد. به‌طور کلی او در قضاوت نسبت به هر آنچه مربوط به درون بشر است، محتاطانه عمل کرده و سعی می‌کند آن را با عینیت‌عالم و آنچه خارج از صُقع نفس بشر است تطبیق دهد و چنانچه آن امر درونی با واقعیت مطابقت نداشت آن را تخطئه می‌کند. در مسئله کیفیت زندگی، بناتار تمایل انسان به خوش‌بینی در مورد کیفیت زندگی را صحیح نمی‌داند. او معتقد است که انسان کیفیت زندگی خودش را بهتر از آن چیزی که در واقع هست تصور می‌کند. در مسئله تولد ستیزی نیز تمایل انسان به فرزندآوری به هیچ‌وجه برای بناتار ارزشمند نیست؛ چون بنابر منظر کیهانی، فرزندآوری و بلکه اصل زندگی بشر هیچ ارزش واقعی ندارد. در مورد مسئله کنونی هم می‌بایست بناتار به مبنای عینی گرایانه خود پایبند بوده و از ذهنیت‌گرایی خودداری کند. رنج درونی انسان در فقدان معنای کیهانی گرچه از منظر محدود زمینی انسان دارای اهمیت است؛ اما رنج و به‌طور کلی هر چیزی که مربوط به درون، ادراکات و تمایلات انسان است هیچ‌گاه نمی‌تواند مبنای

قضایات ما در مورد واقعیت امور باشد. اگر منظر زمینی، بناتار را ملزم کند که به جهت رنجی که در فقدان معنای کیهانی می‌کشیم، به این فقدان اهمیت دهد، بناتار باید این منظر را به جهت لوازم ذهنی گرایانه آن کنار بگذارد.

نتیجه آنچه تا به این جا گفته شد، این است که بناتار نمی‌تواند ما را به مهم دانستن معنای کیهانی توصیه کند. این توصیه در درون خود دچار یک تناقض است. مهم دانستن فقدان معنای کیهانی مستلزم آن است که این فقدان، خود از منظر کیهانی مهم باشد و حال آنکه این طور نیست. از منظر زمینی نیز فقدان معنای کیهانی گرچه امری مهم و جدی تلقی می‌شود؛ اما طبق مبنای خود بناتار، اقتضائات و پاسخ‌های منظر زمینی به علت دوری بودن و محدودیت این منظر، قابل قبول نیستند. هم چنین در بسیاری از موارد آنچه منظر زمینی اقتضا می‌کند با اقتضائات عالم واقع در تعارض است و به همین جهت نمی‌توان منظر زمینی را در مواردی که به ذهنی‌گرایی منجر می‌شود، به‌عنوان راهنمای عمل خود قرار داد.

### نقد تولد ستیزی بناتار با تمرکز بر فقدان معنای کیهانی

مفاد آنچه در این نقد مطرح خواهد شد، مبتنی بر نقد پیشین به بناتار است. با توجه به آنچه در نقد سابق بیان شد، از دیدگاه کیهانی، انسان و هر چه به او مرتبط است، بی‌اهمیت تلقی می‌شود. بر این اساس اگر وجود انسان و فعالیت‌های او از منظر کیهانی بی‌اهمیت باشد، در این صورت هیچ دلیلی وجود ندارد که انسان به فقدان معنای کیهانی اهمیت دهد؛ اینکه انسان این فقدان را به‌عنوان یک محمضه برای خود تلقی کند یا اینکه نسبت به این مسئله بی‌تفاوت باشد و از کنار آن عبور کند، از منظر کیهانی هیچ تفاوتی ندارد.

به بیان دیگر اگر بپذیریم که اولاً مبنای انسان در مقام عمل باید بر اساس منظر کیهانی تنظیم شود و ثانیاً تصدیق کنیم که کیهان نسبت به وجود انسان بی‌تفاوت است، در این صورت تمامی گزاره‌های هنجاری که انسان را ملزم به انجام یا ترک کاری می‌کنند، توجیه‌پذیری خود را از دست خواهد داد. تا کنون به سه نمونه از هنجارهایی که نمی‌توان بر اساس منظر کیهانی آنها را توجیه کرد اشاره کردیم؛ اولین نمونه هنجاری که مطرح شد، هنجارهای اخلاقی بود. بیان شد که اگر بناتار مبنای عمل انسان را بر اساس منظر کیهانی قرار دهد و از اتخاذ رویکرد دوگانه پرهیز کند، در این صورت هیچ لزومی برای پایبندی به

هنجارهای اخلاقی وجود نخواهد داشت. دومین مورد، مسئله خودکشی بود که در آن نیز گفته شد از منظر کیهانی نمی‌توان به منع یا ترک آن حکم داد. سومین هنجاری که بناتار ما را ملزم به پذیرش آن می‌داندست، لزوم اهمیت‌دادن به بی‌اهمیتی کیهانی بود که درباره آن نیز به تفصیل سخن گفتیم و اثبات شد که از منظر کیهانی هیچ لزومی برای اهمیت‌دادن به بی‌اهمیت کیهانی وجود ندارد.

مصدق چهارمی که بناتار نمی‌تواند بر اساس مبنای خود یعنی بی‌اهمیتی کیهانی انسان، ما را ملزم به پذیرش آن کند موضوع تولدستیزی است. دلیل این مسئله نیز باتوجه به آنچه در سه مورد پیشین گفته شد، کاملاً واضح است. اگر بناتار معتقد باشد که کیهان نسبت به انسان و فعالیت‌های انسانی بی‌تفاوت است، در این صورت نمی‌توان به لزوم و ضرورت تولدستیزی و جلوگیری از تداوم نسل بشر از منظر کیهانی اصرار کرد؛ چرا که از منظر کیهانی فرقی بین انقراض نسل بشر و عدم انقراض آن وجود ندارد. این دقیقاً خلاف چیزی است که بناتار قصد داشت از فقدان معنای کیهانی استنتاج کند. بناتار می‌خواست از فقدان معنای کیهانی دلیلی بر ضرورت تولدستیزی بیابد، درحالی که این دلیل دقیقاً عدم ضرورت تولدستیزی را اثبات می‌کند.

نقد حاضر و تمامی نقدهای پیشین بر نظام فکری بناتار، بر یک اشکال اساسی و بنیادین استوار است که به دلیل اهمیت آن، مجدداً و به طور مختصر بدان اشاره می‌کنیم. اگر بناتار بخواهد به اقتضائات منظر کیهانی پایبند باشد، در این صورت هیچ چیز مهم و جدی در زندگی انسان باقی نخواهد ماند؛ از منظر کیهانی، هیچ‌گونه جدیت و اهمیتی برای هیچ امری در زندگی انسان قابل توجه نیست. تمام چیزهایی که ما امروز برای خود مهم و جدی می‌دانیم، از منظر کیهانی کاملاً بی‌اهمیت هستند. تولدستیزی نیز در زمره اموری قرار می‌گیرد که از منظر کیهانی هیچ ضرورتی برای پایبندی به آن وجود ندارد، چرا که به‌طور کلی، هر چیزی که به انسان مرتبط باشد، از این منظر بی‌ارزش است. از دیدگاه کیهانی، نه ارزش‌های اخلاقی اهمیتی دارند، نه جلوگیری از خودکشی، و نه ممانعت از ایجاد نسل جدید.

## نتیجه‌گیری

بناتار در تحلیل خود از لزوم تولد ستیزی، بر منظر کیهانی تأکید می‌کند و معتقد است که از این دیدگاه، انسان و فعالیت‌های او فاقد هرگونه معنا و اهمیت هستند. اما در مسائلی همچون پایبندی به ارزش‌های اخلاقی و جلوگیری از خودکشی، به طور مشخص منظر زمینی را برمی‌گزیند و مبنای عمل خویش قرار می‌دهد. این تناقض در رویکرد، بدون ارائه دلیل منطقی و موجه، قابل توجیه نیست. اگر بناتار می‌تواند در مسائل اخلاقی و خودکشی، اقتضائات کیهانی را نادیده بگیرد، طبیعتاً در مسئله تداوم نسل بشری که از منظر زمینی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است، نیز می‌توان همین منطق را اعمال کرد.

علاوه بر این، باید تأکید کرد که اگر بناتار به‌راستی بخواهد به اقتضائات منظر کیهانی پایبند بماند، در این صورت هیچ‌چیز در زندگی انسان نمی‌تواند اهمیت داشته باشد. از دیدگاه کیهانی، تمام ارزش‌ها و هنجارهای عملی - از جمله ارزش‌های اخلاقی، خودکشی و حتی خود مسئله تولد ستیزی - بی‌ارزش و بی‌اهمیت خواهند و هیچ لزومی برای پایبندی به هیچ‌کدام از این مسائل از جمله مسئله تولد ستیزی نخواهد بود.

## فهرست منابع

1. Benatar, D. (2006). *Better never to have been: The harm of coming into existence*. Clarendon Press ; Oxford University Press.
2. Benatar, D. (2017). *The human predicament: A candid guide to life's biggest questions*. Oxford University Press.
3. Benatar, D. (2022). Misconceived: Why These Further Criticisms of Anti-natalism Fail. *The Journal of Value Inquiry*, 56(1), 119–151. <https://doi.org/10.1007/s10790-022-09890-w>
4. Benatar, D., & Metz, T. (2021). *Conversations About the Meaning of Life* (M. Oppenheimer & J. Werbeloff, Eds.). Obsidian Worlds Publishing.
5. Benatar, D., & Wasserman, D. (2015). *Debating Procreation: Is It Wrong to Reproduce?* (1st ed.). Oxford University Press. <https://global.oup.com/academic/product/debating-procreation-9780199333547>
6. Cioran, E. M. (1996). *On the Heights of Despair* (I. Zarifopol-Johnston, Trans.). University of Chicago Press.
7. Goetz, S., & W. Seachris, J. (2020). *What is this thing called The Meaning of Life?* Routledge.
8. Laertius, D. (1925). *Lives of Eminent Philosophers*. Harvard University Press.
9. Schopenhauer, A. (1966). *The world as will and representation* (P. E. F. J, Trans.). Dover Pub.
10. Seachris, J. (2019). From the meaning triad to meaning holism: Unifying life's meaning. *Human Affairs*, 29(4), 363–378. <https://doi.org/10.1515/humaff-2019-0031>
11. Singer, P. (1995). *How Are We to Live?*
12. Umberson, D., & Gove, W. R. (1989). Parenthood and Psychological Well-Being: Theory, Measurement, and Stage in the Family Life Course. *Journal of Family Issues*, 10(4), 440–462. <https://doi.org/10.1177/019251389010004002>